

دکتر حمید صاحب جمعی

روشنگران ایرانی و نقد ادبی

نوشته ایرج پارسی نژاد

انتشارات سخن، ۱۳۸۰، ۴۷۳ صفحه، بها ۱۳۰۰ تومان

نقد ادبیات، به عنوان رشته ای از علوم انسانی، بر مبنای مفاهیمی ست برخاسته از فرهنگ و تمدن غربی که از روزگار افلاطون و ارسطو در دوران باستان تا ژاک دریدا (Jacques Derrida) و هانس-گئورگ گادامر (Hans-Georg Gadamer) در دوره معاصر، همگام با سیر تحول اندیشه و فلسفه در غرب در حال تکوین بوده است. در هر دوره در این درازنا، نقد ادبیات در واقع بازتاب روح غالب زمانه (Zeitgeist) بوده است، به طوری که همزمان با پیدایش مکتبهای اکسپرسیونیسم، فرمالیسم، امپرسیونیسم، رئالیسم، اگزیستانسیالیسم، ساختارگرایی (structuralism)، ساخت شکنی (deconstruction)، و غیره، مفاهیم نقد نیز به موازات آنها نماینده تحولات فکری زمان بوده اند. نقد ادبیات در غرب، بدین ترتیب، فرآیندی بوده است روشمند (methodic) و عقلانی (rational)، ریشه گرفته در سنتی دیرپا و فرهنگی غنی. آشکار است که چنین سنت و فرهنگی که پشتوانه پیدایش و تحول مفاهیم در نقد ادبیات باشد در زبان فارسی وجود نداشته است. نقد روشمند و منطقی مفهومی ست بیگانه در سنت ادبیات فارسی؛ نمونه های پراکنده ای از نقد راستین، بر مبنای شاخصهای پذیرفته شده در غرب، را فقط در دهه های اخیر در زبان فارسی می توان یافت، اما تلاشهای نخستین در نقد ادبیات، بر مبنای کاربرد مفاهیم و معیارهای غربی، را از دوران مشروطه در آثار برخی روشنگران ایرانی می توان شناسایی کرد.

کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی کوشش پر حاصل و ارزشمندی ست در شناسایی کارنامه این روشنگران و در بررسی آنها در حوزه نقد ادبیات. نویسنده کتاب، پیشینه تاریخی نقد ادبیات از عصر قاجاریه تا زمان حاضر را در این کتاب مورد پژوهش قرار داده است. باید یاد آور شد که تحقیقات عبدالحسین زرین کوب در زمینه نقد ادبیات، دوران پیش از اسلام تا عصر مشروطه را در بر می گیرد. کتاب مورد بحث، بنا بر این، در زمینه بکری ست که این گونه سامانمند (systematic) تا به حال مورد بررسی قرار نگرفته بوده است. در این کتاب، در پی «پیشگفتار» جامع و آموزنده ای، زندگینامه و آثار هفت تن از روشنگران در زمینه نقد ادبیات مطرح شده اند: میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان

کرمانی، میرزا ملکم خان، زین العابدین مراغه ای، طالبوف تبریزی، احمد کسروی، و صادق هدایت. در بخش «پیوست»، متن اصلی دو مقاله، «قرتیکا» از آخوندزاده و «سیاحی می گوید (فرقه کج بینان)» از میرزا ملکم خان، و نمونه هایی از کتاب ریحان بوستان افروز از میرزا آقاخان کرمانی، که نویسنده ذکر مستقیم آنها را با اهمیت دانسته است، آورده شده اند.

گرچه اهل کتاب با افکار و آثار این روشنگران کمابیش آشنا هستند، اما نظریه های انتقادی آنها در زمینه ادبیات الزاماً بر اهل نظر روشن و آشکار نیست. اهمیت و اعتبار کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی در این است که با استناد به نمونه های فراخور و بررسی تجزیه و تحلیلی آنها، خواننده را با این جنبه به خصوص از آثار این روشنگران آشنا می کند. پژوهشهای نویسنده همچنین نشان می دهند که علی رغم گذشت زمان و دگرگونیهای فرهنگی و تاریخی، بسیاری از اندیشه ها و نظریه های این گروه در زمانه ما نیز هنوز تازگی و اصالت خود را حفظ کرده اند و همچنان در معرض بحث و داوری هستند، از جمله مسأله تعهد و التزام نویسنده و شاعر در برابر جامعه، مسایل و مشکلات زبان و خط فارسی، و اعتبار آثار ادبی گذشته ایران در حوزه شعر و نثر عاشقانه و عارفانه.

در «پیشگفتار» نویسنده می گوید که پیدایش نقد ادبی جدید در ایران ناشی از پیدایش انتقاد اجتماعی بود که آن نیز به سهم خود از پیدایش تفکر انتقادی در جامعه ایرانی برخاسته بود. به عبارت دیگر، روشنگران ایرانی به یاری تفکر انتقادی، که مولود نگرش عقلانی ست، نخست به تضاد نهادهای سیاسی و اقتصادی پی بردند و سپس به بررسی مظاهر فرهنگی، که ادبیات شاخه ای از آن است، پرداختند و در این فرآیند آنچه را که مخالف حکم عقل و منطق بود مورد انتقاد قرار دادند. به گفته نویسنده، «زمانی که نظریات عقلی جانشین سنت احکام نقلی می شود تفکر انتقادی پدید می آید و تمایل به تجدد پیدا می شود، تجددی که اصول تازه مبتنی بر نیازهای معقول زمانه را از اقتصاد و سیاست گرفته تا هنر و ادبیات طلب می کند».

آنچه درباره این نظریه نویسنده باید گفت این است که گرچه استدلال او در این زمینه ها کاملاً منطقی و عقلانی ست و سیر تحول نگرش انتقادی در غرب را به درستی بیان می کند، اما در چارچوب زمینه های تاریخی که اندیشه ها و آثار روشنگران ایرانی در آنها شکل گرفته بود جامعه ایرانی در «پیدایش نقد جدید»، «انتقاد اجتماعی»، «تفکر انتقادی»، «نگرش عقلی»، و «تمایل به تجدد» هیچ گونه نقش و مشارکتی نداشت. در واقع، در قرن نوزدهم از واحد یکپارچه ای به نام «جامعه ایرانی»، با همه ویژگیهای لازم

فرهنگی و ملی، که به نوعی وحدت فکری و فلسفی دست یافته باشد نمی توان نام برد. مفاهیم عقلی، منطقی، و انتقادی که نویسنده به آنها اشاره می کند، در صد و پنجاه سال گذشته ایران فقط و فقط از ذهن شمار اندکی از نخبگان و سرآمدان جامعه برخاسته اند. درست به همین دلیل، هیچ یک از این مفاهیم و نظریه ها هرگز در تراز گسترده تری در تاریخ تمدن معاصر ما پا نگرفته اند، زیرا بر خلاف غرب که در آن جا خاستگاه این جنبشهای فکری در قشرهای جامعه و انبوه توده ها بوده است و به همین سبب به شکل درخت تنومند و باروری بالیده و بارور شده است، در فرهنگ ما این مفاهیم تنها افسردگی یکنواخت تجربه فرهنگی ما را گاه و بیگاه در هم شکسته اند.

در پی این مقدمه، نویسنده به کارنامه یکا یک روشنگران یاد شده در کتاب می پردازد و سپس علل پیدایش نقد ادبیات، در مفهوم روشمند و غربی آن، را مورد بررسی قرار می دهد. به نظر نویسنده، ادبیات ایران در نیمه اول قرن نوزدهم نماینده طنین آگاهی ملی و زندگی واقعی مردم نبود و خواستها و نیازهای توده مردم در آن بازتاب نداشت. از آن جا که ادبیات بیرون از سیلانها و جریانهای کلی فرهنگ یک جامعه موجودیتی ندارد و، همان گونه که در پیش اشاره شد، از آن جا که وجود یکپارچگی فرهنگی و آگاهی ملی در جامعه ایرانی نیمه اول قرن نوزدهم بسیار بعید به نظر می رسد، پس از ادبیات آن دوره نیز چشمداشت بیشتری نمی توان داشت. در ادامه «پیشگفتار» به مضامین انتقادی این دوره، از زبان روشنگران ایرانی، اشاره شده است. دورنمای این انتقادهای تأکید بر ساده گویی و ساده نویسی و هشدار در پرهیز از تکلف و تصنع در کلام بود. به علاوه، ادبیات غیر واقع بینانه و بیخبر از اوضاع زمانه آن دوره را نیز این روشنگران سخت مورد انتقاد قرار دادند. به نظر نویسنده، از این زمان است که نقد ادبیات از قلمرو محدود بحث در صنایع بدیعی و لفظی کلام به حوزه گسترده ارزش یابیها و داوریهای روشمند در موضوع و شیوه بیان وارد می شود و بدین ترتیب با موازین علمی نقد در غرب نزدیک می شود.

نخستین، و به گمان من مهمترین، فصل این کتاب به میرزا فتحعلی آخوندزاده اختصاص دارد که موضوع رساله تحقیقی نویسنده در فاصله سالهای ۱۳۵۴ - ۱۳۵۸ (۱۹۷۴ - ۱۹۷۹ میلادی) در دانشگاه آکسفورد انگلیس بود. بر بنیاد پژوهشهای نویسنده و جستجوی او در کتابها، رساله ها، مقاله ها، و یادداشتهای این متفکر در آرشیو آخوندزاده در باکو و کتابخانه های عمومی و خصوصی ایران و جهان، زندگی و زمانه آخوندزاده و خاستگاههای فکری، فرهنگی، و ادبی او با اصول روشمند مورد بررسی قرار گرفته اند. به گمان نویسنده، خاستگاه تجددگرایی و تمایلات ترقی خواهانه آخوندزاده در زمینه ادبیات را در اوضاع و

احوال جامعه ادبی روسیه آن روزگار باید جستجو کرد. پس از آموختن زبان روسی آخوندزاده توانست آثار لرماتوف، دو برولیو بوف، چرنیشفسکی، گوگول، و بلینسکی را به زبان اصلی بخواند و با ترجمه هایی از مولیر، ولتر، و دوما آشنا شود. آشنایی به زبان روسی همچنین به او فرصت داد که آثار متفکران فرانسوی مانند منتسکیو، رُنان، روسو، و فنلون را مطالعه کند، شکسپیر و با یرون را بشناسد، و با اندیشه های فلاسفه انگلیسی مانند هیوم و میل آگاهی پیدا کند. در نتیجه شناسایی این گونه آثار بود که او با اشکال و قالبهای تازه در هنر و ادبیات، از قبیل تئاتر و نقد ادبی، آشنا شد و به آفرینش و ارائه آثاری در این زمینه های جدید دست زد، تا آن جا که امروز از او به عنوان بنیانگذار نمایشنامه نویسی و نقد ادبی جدید در ایران یاد می شود.

در اثبات این نکته که آخوندزاده بنیانگذار نقد ادبی در ایران است نویسنده به مقاله «قرتیکا»ی او استناد می کند. این مقاله را آخوندزاده در سال ۱۲۸۳ (۱۸۶۶ میلادی) در نقد شعر سروش اصفهانی، شاعر دربار ناصری، نوشت و در آن برای نخستین بار شاخصهای نظری جدید ادبی و زیباشناختی را مطرح کرد و گذشته از بررسی ساخت و صورت شعر، به ارزیابی مضمون آن پرداخت. از آنجایی که مقاله «قرتیکا»ی آخوندزاده علاوه بر ارزش تاریخی از جنبه ادبی نیز هنوز در زمانه ما اهمیت و اعتبار دارد، نویسنده آن را دقیقاً تجزیه و تحلیل می کند و با اشاره به نظریه های گوناگون صاحب نظران بازتاب و تأثیر آن را در قرن گذشته مورد بررسی قرار می دهد و قوت و ضعف نظریه های مختلف را با محک نقد و داوری می سنجد. علاوه بر «قرتیکا» آثار دیگر آخوندزاده مانند «رساله ایراد»، «ملای رومی و تصنیف او»، «درباره نظم و نثر»، و «فهرست کتاب» نیز در این فصل معرفی و مطرح می شوند و نویسنده در باب ارزش جنبه های انتقادی آنها بحث و داوری می کند. نکته درخور توجه این است که ستایش آشکار نویسنده برای مقام فکری و ادبی آخوندزاده موجب آن نیست که سستیها و کژی و کاستیهای آثار و اندیشه های او را با صراحت در میان نگذارد. از جمله، اعتقاد آخوندزاده به تعهد شاعر و نویسنده در خدمت به جامعه و در تهذیب اخلاق مردم و برداشت نادرست او از مثنوی مولوی با دید انتقادی بررسی می شوند. به طور کلی، از جنبه های یگانه و راستین کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی یکی همین نگاه عینی و بیطرفانه نویسنده است به روشنگران مورد بحث و کوشش مدام او در این که جداییت و شخصیت آنها دید عینی و انتقادی او را تحت الشعاع قرار ندهند.

فصلهای دیگر کتاب به بررسی اندیشه ها و نظریه های میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان، زین العابدین مراغه ای، طالبوف تبریزی، احمد کسروی، و صادق هدایت درباره

نقد ادبیات اختصاص دارد. در هر فصلی، ابتدا زندگینامه شخصیت مورد بحث و زمینه های رشد و تکوین فکری و فرهنگی او بیان شده و سپس افکار و عقاید او در حوزه نقد ادبیات مورد بررسی تحلیلی قرار گرفته است. به عنوان نمونه، نویسنده در نقد اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی می نویسد:

میرزا آقاخان از گروه روشنفکران ایرانی است که به دنبال جنبش فرهنگی روشنگری قرن هیجدهم اروپا در تأثیر نمایندگان این جنبش، به ویژه ولتر و روسو و منتسکیو، قرار گرفتند و با نوشتن و انتشار کتابها و رساله ها و مقاله ها کوشیدند تا تاریکی جهالت و خرافات و کهنه پرستی را از جامعه ایرانی برانند و روشنی دانش و دانایی و تجدد را بر جای آن بنشانند... اما در نحوه تفکر این متفکران این خطا وجود داشت که آنان در تحلیلهای اجتماعی به انتقادی خود بیشتر بر اندیشه انسانی تأکید می کردند و فرضشان بر این بود که نحوه اندیشه آدمی است که حیات فردی و اجتماعی او را می سازد. به این ترتیب، تحلیلهای ایشان به مرز اندیشه محدود شد و به میدان واقعیت‌های عینی، به روابط اجتماعی و تضادهای آن وارد نشد... اما اگر گمان کنیم تحلیل یا روشن کردن مسایل اجتماعی به معنی حل آن مسایل است، این به معنی اساسی فرض کردن تفکر در تحولات تاریخی است. یعنی این که تفکر (عامل ذهنی) می تواند مسیر تاریخ را تعیین کند یا تغییر دهد. مارکس درباره روشنگران می گوید که اینان می خواهند آموزگار جامعه باشند، اما غافلند که هر آموزگاری باید نخست خود آموزش ببیند. منظور مارکس این است که اگر با آموزش، یعنی همان «روشنگری» بخواهیم مشکلات اجتماعی را حل کنیم، وارد یک سیر پسرقت بی پایان خواهیم شد؛ یعنی هر روشنگری خود باید نخست با آموزشهای روشنگران دیگر روشن شده باشد، تا بی نهایت... بنابراین، روشنگری نه از جریان تفکر، بلکه از کشاکشهای عملی زندگی و معیشت انسانی ناشی می شود. و این نکته ای است که روشنگران ایرانی.... از آن غافل مانده اند و معلول را به جای علت گرفته اند.

از این روست که میرزا آقاخان نیز به دنبال آخوندزاده در جستجوی علل عقب ماندگی جامعه ایرانی گاه به مسأله نادانی و بیسوادی مردم می پردازد و زمانی بر جهالت دینی ایشان تأکید می کند. گاه مشکلات الفبا و شعر و نثر فارسی را پیش می کشد و زمانی بر فرهنگ غالب سامی - اسلامی می تازد و از این نکته غافل است که جهالت و بیسوادی برای جامعه ای فقیر و با اقتصاد قرون وسطایی امری طبیعی است.

راستای استدلال نویسنده در نقل قول ذکر شده پرسشهای چندی را به میان می آورد: چه شاهد تاریخی بر این حکم وجود دارد که «روشنگری نه از جریان تفکر بلکه از کشاکشهای عملی زندگی و معیشت انسانی ناشی می شود»؟ آیا مگر روشنگران بزرگ

قرنهای هیجدهم و نوزدهم غرب که پایه گذار عصر روشنگری و جنبش عظیم تجدد خواهی بودند مفاهیم روشنگری را از کشاکشهای عملی زندگی (که گویا منظور همان «تضاد طبقاتی» مارکس است) کسب کردند یا از طریق تفکر، بازاندیشی، و تأمل؟ (در واقع بسیاری از این روشنفکران از طبقهٔ نخبگان و سرآمدان جامعهٔ خود بودند و هیچ گونه تجربهٔ عملی و معیشتی پشتوانهٔ اندیشه‌های بزرگ آنان نبود). بر حسب کدام برهان آموختن به «یک سیر پسرقت بی پایان» منجر خواهد شد؟ مگر یکی از ویژگیهای روشنگری آموختن مدام و پیگیر نیست؟ و آیا این واقعیت که «جهالت و بیسوادی برای جامعه‌ای فقیر با اقتصاد قرون وسطایی امری طبیعی است» باید مانع از آن باشد که روشنگران جامعه به بازگو کردن آن واقعیت و تازش به ریشه‌ها و بنیادهای آن پردازند؟ اگر «روشن کردن مسایل اجتماعی» به نیت چیره شدن بر آن مسایل کافی نیست اما قدم اول در راه رسیدن به آن مقصود است. روشنفکر چراغ راه انسانها در حرکتشان در مسیر تاریخ و تمدن است، اما رسیدن به مقصود و کسب ایده‌آلها منوط به شرایط بسیار گوناگونی است که قشرهای جامعه را در این مسیر به سوی مقصد به حرکت وامی دارد. مسؤولیت روشنفکر نگرش تجزیه و تحلیلی در همهٔ مسایل و پیگیری مدام در کشف و شناخت حقیقت، و رسالت او در بیان روشن و صریح حقیقت است. به عبارت دیگر، روشنفکر «استراتژی» کسب حقیقت و پیشرفت تمدن انسانی در بستر تاریخ را پایه گذاری می کند؛ مسؤولیت پایه ریزی «تاکتیک» لازم و فراخور برای نیل به آرمانها با دیگران است. بحث فراگیرتر در این زمینه ها نیازمند اشارات بسیار دیگری است که بیرون از حوصلهٔ این بررسی است. همین قدر باید گفت که ایراد نویسندهٔ کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی بر این جنبه از اندیشه‌های روشنگران نامبرده یکسویه و غیر واقع بینانه به نظر می رسد.

پژوهشهای نویسنده در کتابخانه‌های خصوصی و عمومی ایران به منظور دستیابی به رساله‌ها و مقاله‌های خطی، از قبیل رسالهٔ ریحان بوستان افروز میرزا آقاخان کرمانی و فرقهٔ کج بینان میرزا ملکم خان، و بررسی آنها از دیدگاه نقد ادبی بر ارزش و اعتبار کار او می افزاید. گذشته از نکته‌های بدیع و هوشمندانه‌ای در انتقاد از ادبیات که در این آثار یافت می شوند، مطالعهٔ آنها وسیلهٔ آشنایی بیشتر خواننده با اندیشه‌های تجدد خواهانهٔ این متفکران ایرانی است.

فصل «احمد کسروی و نقد ادبی» از بهترین فصول کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی است. نویسنده به درستی یادآور می شود که «نظریات انتقادی این مورخ و زبان شناس دانشمند دربارهٔ ادبیات وسیله‌ای برای تخطئهٔ حیثیت علمی او شده و صاحب نظران را در این

حیرت فرو برده است که آن دانشمند بزرگوار که در پژوهشهای خود در تاریخ و زبان شناسی آن چنان پایبند اصول علمی بوده چگونه در بررسی ادبیات در تأثیر احساسات و عقاید شخصی داوری کرده است».

پس از شرح پیش زمینه های تاریخی در مورد امر تعهد در رعایت اخلاق در شعر و هنر که پیشینیان، از دوران سقراط و افلاطون به بعد، بر آن تأکید داشتند، نویسنده به توجیه نظریه های کسروی درباره ادبیات می پردازد. او معتقد است که مشکل کسروی در بررسی شعر شاعران کلاسیک ایرانی ناشی از دید فراتاریخی (anachronistic) او بود. آثار شاعران قرون وسطایی را کسروی از دیدگاه خرد و جهان بینی خود می سنجید و از این واقعیت غافل بود که شعر و اندیشه شاعران عارف و آزاده آن دوران را در متنهای تاریخی و اجتماعی زمانه شان باید تفسیر کرد و به عنوان بازتاب تمایلات آزاد فکری و روشن اندیشی آنان در برابر قشریت دینی مورد بررسی قرار داد.

مفهوم تاریخمندی (historicity) در تفسیر و نقد ادبیات و هنر که نویسنده در ارزیابی آثار کسروی بر آن تکیه می کند اشاره به یکی از مکتبهای پر نفوذ نقد در دوران معاصر است. بنا بر مفاهیم تاریخمندی، چگونگی و ماهیت هر پدیده انسانی تنها در زمینه تاریخی آن و با توجه به جایگاه آن در سیر تحولات تاریخی قابل درک است. آنچه ما «حقیقت» می خوانیم در واقع در بستر تاریخ جای دارد و فقط در متن تاریخی ویژه خود قابل شناخت و تجزیه و تحلیل است، و تاریخمندی پدیده ها را از طریق تفسیر و تأویل (hermeneutics) می توان دریافت. پدیده ها در زمینه متنهای گوناگونی شکل می گیرند و صورت می پذیرند، و متنها در چارچوب تاریخ قرار دارند. تردیدی نیست که آثار ادبی را باید با توجه به زمینه تاریخی و در محدوده متنهای گوناگون (اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ملی، دینی، قومی، و نژادی) که در چارچوب آنها آثار آفریده شده اند تفسیر کرد. پرسشی که مفهوم تاریخمندی پیش می آورد این است که مفسر و منتقد ادبیات نیز در زمینه تاریخی خود به تفسیر و نقد می پردازد و بنا بر این نقد و تفسیر او نیز در متنهای تاریخی زمانه او شکل می گیرد. بدین ترتیب، نه تنها آفرینش یک اثر ادبی که نقد آن نیز در معرض تاریخمندی است. از این روست که بنا بر مفاهیم پس - مدرن (post-modern)، آثار ادبی را به عنوان هستی و موجودیتی مستقل از شرایط تاریخی و بر مبنای آن که چه معنا و مفهومی را در حال حاضر با خواننده سپیم می شوند باید تفسیر کرد. به عبارت دیگر، اندیشه ها و افقهای ذهنی منتقد نیز پایه های اندیشه ها و افقهای ذهنی آفریننده اثر در شناخت و تفسیر آن تأثیر دارند.

نویسنده با استناد به مقاله مستدل فاطمه سیاح نظریه های بی بنیاد کسروی درباره زیانمندی رمان را مردود می داند، اما نوشته های او در حوزه پژوهشهای زبان شناختی را با نظر تأیید بررسی می کند. از جمله این گونه نوشته ها مناظره قلمی کسروی با محمد قزوینی ست، که نشان دهنده روشن بینی و نگرش علمی کسروی ست در مباحث زبان شناسی در مقایسه با تلقی قزوینی که بی اعتنا به قوانین تحول زبان و به استناد احکام و سنتهای از اعتبار افتاده استدلال می کند.

نظریه های کسروی درباره زبان فارسی نیز از مباحث جالب این فصل است. در این مورد نیز نویسنده جنبه های افراطی کسروی در کار پاکسازی زبان را نکوهش می کند و سببهای تمایل او به این گونه افراط گیری را بر می شمرد، اما در عین حال کوششهای کسروی را در پیرایش و آرایش زبان فارسی، ساختن ترکیبهای تازه، و جانشین کردن جمله های کوتاه و روشن به جای درازنویسیهای ناخوشایند کارساز و سودمند می داند. نویسنده همچنین معتقد است که ستیز کسروی با «تازی مآبی» و پیشنهادهای او در جستجوی برابریهای فارسی به جای واژه های تازی از موجبات بنیانگذاری «فرهنگستان» بود که کارنامه اش، با همه کم و کاستیها و ایرادها، به طور کلی سودمند بوده است.

بررسی صادق هدایت به عنوان منتقد ادبیات، آخرین فصل کتاب مورد نظر است. جای دادن صادق هدایت در کنار مصلحان روشن اندیش اجتماعی که در این کتاب از آنان یاد شده در نگاه اول شاید بی تناسب به نظر آید. اما با همه تفاوتها در خلیقات و شیوه زندگی صادق هدایت در مقایسه با سایر روشنگران، نویسنده به جنبه های ذهنی مشترک آنها اشاره می کند که مهمترین آن شیفتگی هدایت بود به میراث فرهنگی ایران پیش از اسلام و بیزاری او از زبان و فرهنگ عرب که از این جهت او را با میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی همانند می کند. هدایت نه تنها با آثار نویسندگان بزرگ معاصر خود مانند جیمز جویس، فرانتس کافکا، ژان پل سارتر، و غیره به خوبی آشنایی داشت و در معرفی و ترجمه آثار آنها به زبان فارسی می کوشید، با فرهنگ و ادبیات کهن ایران و آثار کلاسیک زبان فارسی نیز آشنا بود و آنها را با نگاه انتقادی بررسی می کرد. تحلیل انتقادی تازه و جامع او از رباعیات خیام، بررسی هوشمندانه اش از ویس و رامین فخرالدین گرگانی، نقد طنز آمیزش از تصحیح عوامانه خمسه نظامی گنجوی به وسیله وحید دستگردی، و انتقادهای هزل آمیزش از پاورقیهای مبتذل و رمانهای تاریخی نویسندگان بازاری آن روزگار همه در خور اهمیت هستند.

آنچه که نویسنده کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی در ارزیابی اش از مجموعه آثار

انتقادی روشنگران یاد شده مشترک می‌یابد توجه آنها به مفاهیم تجددخواهی، پیوند عاطفی به ایران و ایرانی، و تعهد به درستی و سادگی زبان فارسی است. از این رو، با همه ایرادهایی که امروزه بر آنان وارد است، نظریه‌های انتقادی این روشنگران تازگی، اعتبار، و اصالت خود را در زمانه ما نیز همچنان حفظ کرده‌اند.

به سخن آخر، پژوهشهای پربار ایرج پاریسی نژاد در شناسایی و بررسی تحلیلی آثار این روشنگران ایرانی و دقت، باریک بینی، و داوری آگاهانه او در معرفی آثار ناشناخته آنها در خور تحسین و سزاوار بررسی و بازنگری بیشتری است.

سین سیناتی، اوهایو

حبیب برجیان

فرهنگنامهٔ کودکان و نوجوانان

جلد دوم: ابابیل - اسیلوگراف

پدید آورنده: شورای کتاب کودک

ناشر: شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه [۴] کودکان و نوجوانان

زیر نظر: توران میرهادی (خمارلو) و ایرج جهانشاهی

تهران، ۱۳۷۶ (چاپ اول ۱۳۷۳)

۱۱ هزار نسخه، صفحات: شانزده + ۳۹۸، بها ۵ هزار تومان

مقاله «آرزوی دیرین» خانم لیلی ایمن (آهی) در ایران شناسی (۲/۱۳)، تابستان ۱۳۸۰، ص ۳۰۰-۳۰۴) حاوی سرگذشت فرهنگنامهٔ کودکان و نوجوانان است و آشکار می‌سازد که اندیشهٔ تدوین این کتاب مرجع در چه شرایطی پدید آمد، فراهم آورندگان آن با چه موانع و دشواریهایی روبرو بوده‌اند، پشتوانهٔ مالی فرهنگنامه چیست و چه مراحل طی شد تا سرانجام در سال ۱۳۷۱ نخستین جلد از این مجموعهٔ زیبای شانزده جلدی انتشار یافت. در آن مقاله همچنین اهتمام خانم توران میرهادی، مؤسس و مدیر کنونی فرهنگنامه، و هم سهم شادروانان ایرج جهانشاهی و مهندس محسن خمارلو در امر فراهم آمدن آن روشن شده است. ارزشش مجلدی که تاکنون از این اثر گرانقدر به چاپ رسیده در این جا به بررسی یک مجلد (چاپ دوم از جلد دوم) که در دسترس نگارنده است اکتفا می‌شود.